

بررسی معناشناختی استعارهٔ زمان در داستان‌های کودک به زبان فارسی (گروه‌های سنی «الف»، «ب» و «ج»)

فرزان سجودی*

دانشیار گروه ادبیات نمایشی، دانشگاه هنر تهران

زهرا قنبری

دانش‌آموختهٔ زبان‌شناسی همگانی

چکیده

استعاره یکی از مهم‌ترین موضوعات زبان‌شناسی شناختی است. هدف این مقاله بررسی وجود و کیفیت استعارهٔ مفهومی «گذر زمان به‌مثابهٔ حرکت در مکان» در قصه‌های کودک در گروه‌های سنی «الف»، «ب» و «ج»، در چارچوب معناشناسی شناختی براساس نظریهٔ معاصر استعارهٔ لیکاف است. روش پژوهش به‌صورت توصیفی-تحلیلی، و جمع‌آوری داده‌ها اغلب به‌روش کتابخانه‌ای است. در این مقاله، نتایج مطالعهٔ شصت کتاب کودک بررسی شده است. یافته‌های مقاله به این شرح است: ۱. به‌نظر می‌رسد کودک فارسی‌زبان در گروه‌های سنی مورد بررسی مفهوم زمان را به‌واسطهٔ حرکت در مکان درک می‌کند و این نه‌تنها از طریق حرکت خطی در راستای افقی و عمودی امکان‌پذیر است؛ بلکه از لحاظ کیفی، جهت حرکت می‌تواند متفاوت باشد. به این معنا که حرکت می‌تواند به‌صورت حجمی، فضا یا ظرفی را پُر کند، سطحی را بپوشاند یا به‌شکل تغییر حالت و وضعیت خود را نشان دهد. ۲. کودک فارسی‌زبان در گروه‌های سنی مورد بررسی نه‌تنها مفهوم زمان را به‌واسطهٔ حرکت در مکان درک می‌کند؛ بلکه عملکرد الگوی نگاشت «زمان چیز است»، «آن چیز در حرکت است» در استعارهٔ زمان، با

* نویسندهٔ مسئول: fsojoodi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۴/۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۴

فراکنی هستی‌شناسانه به ماه و خورشید و اشیاء پیرامون کودک وابسته است و بر درک مفهوم زمان تأثیر مستقیم دارد. ۳. نظریه معاصر استعاره لیکاف ابزار نظری مناسبی برای بررسی ساختار مفهومی داستان‌های کودک به زبان فارسی است؛ البته، این نظریه جهان‌شمول و فرهنگ‌بنیاد است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات داستانی کودک به زبان فارسی، استعاره، زمان، معناشناسی شناختی.

مقدمه

از زمان طرح دیدگاه شناختی در دنیای روان‌شناسی، در نیمه دوم قرن بیستم تا کنون، این علم گسترش چشمگیری داشته است. در واقع، رویکرد جدید این شاخه به ذهن آدمی موجب شد گرایش‌های مختلف روان‌شناسی تحت تأثیر قرار گیرند. همچنین، دیدگاه شناختی در علوم دیگری مانند زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، علوم رایانه، هوش مصنوعی و علوم عصب‌شناسی نیز تأثیرگذار و جالب بوده است.

علوم شناختی به‌طور مشخص به بررسی ماهیت فعالیت‌های ذهنی مانند تفکر، طبقه‌بندی، مقوله‌بندی و فرایندهایی که این فعالیت‌ها را ممکن می‌کنند، می‌پردازد.

زبان‌شناسی شناختی^۱ از علوم نوپایی است که سابقه‌اش کم‌وبیش به چهل سال می‌رسد؛ باوجود این توانسته است بر نوع نگرش پژوهشگران در حوزه‌های مختلف علوم به‌ویژه علوم انسانی تأثیر شگرفی برجای گذارد. این شاخه جذاب برگرفته از انقلاب شناختی نیمه دوم قرن دوم میلادی است. یکی از ویژگی‌های زبان‌شناسی شناختی توجه خاص آن به استعاره است. مطالعه استعاره در این رویکرد و به‌طور خاص در معناشناسی شناختی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

معناشناسان شناختی معتقدند استعاره عنصری بنیادین در مقوله‌بندی و درک انسان از جهان خارج و نیز در فرایند اندیشیدن است. بنابراین در این رویکرد، استعاره مفهومی نوین می‌یابد و به هرگونه فهم و بیان یک مفهوم انتزاعی در قالب تصورات ملموس‌تر گفته می‌شود (Lakoff, 1993: 28).

نظریهٔ معاصر استعاره^۲ در چارچوب معناشناسی شناختی به تبیین استعاره می‌پردازد. این نظریه مدعی است که نه تنها زبان، بلکه شیوهٔ درک ما از مقولات انتزاعی جهان بر مبنای استعاره استوار است و استعاره اساساً فرایندی ذهنی و شناختی است. از سوی دیگر، مقولهٔ زمان از مقولات انتزاعی مهمی است که در طول تاریخ توجه بسیاری از اندیشمندان را به خود جلب کرده است. در حوزهٔ معناشناسی شناختی نیز مطالعاتی که به تازگی در برخی زبان‌ها انجام شده است نشان می‌دهد که مفهوم انتزاعی زمان در قالب مفهوم ملموس‌تر مکان درک و بیان می‌شود. الورسون^۳ (۱۹۹۴) ادعا می‌کند که فهم استعارهٔ زمان به مثابهٔ حرکت در مکان، یک فرایند شناختی جهانی است (Yu, 1998: 4).

این مقاله به مطالعهٔ چگونگی بیان استعارهٔ زمان در ادبیات داستانی کودک می‌پردازد. به این ترتیب، مطالعهٔ استعارهٔ «گذر زمان به مثابهٔ حرکت در مکان» به ویژه در قصه‌های کودکان در گروه‌های سنی «الف»، «ب» و «ج» می‌تواند بیانگر شیوهٔ درک آن‌ها از مقولهٔ انتزاعی و مفهومی زمان در زبان فارسی باشد. همچنین، پژوهش حاضر این موضوع را بررسی می‌کند که آیا استعارهٔ زمان از دیدگاه لیکاف - که معتقد است مفهوم گذر زمان در انگلیسی با استفاده از الگوی «گذر زمان به مثابهٔ حرکت است»^۴ درک می‌شود - بر بیان استعاره در داستان‌های کودک به زبان فارسی نیز منطبق است.

اهمیت و هدف پژوهش

تاکنون مطالعهٔ استعارهٔ زمان در زبان فارسی حداکثر به علم معانی و بیان محدود بوده و بررسی استعارهٔ زمان در چارچوب نظریات نوین زبان‌شناسی و به ویژه علم معناشناسی شناختی در ادبیات کودک انجام نشده است. این مقاله تلاشی است در جهت روشن کردن این جنبهٔ ناشناخته و کمتر مطالعه‌شدهٔ داستان‌های کودک در زبان فارسی از دیدگاه مطالعات نوین معناشناسی شناختی.

بیان مسئلهٔ تحقیق

در معناشناسی شناختی، استعاره معنایی نوین می‌یابد و به الگوپردازی میان حوزه‌ای یا به هر نوع فهم و بیان یک حوزهٔ انتزاعی در قالب یک حوزهٔ ملموس‌تر اطلاق می‌شود.

زمان^۵ یکی از حوزه‌های مفهومی انتزاعی است که برپایه نظریه معاصر استعاره در قالب حوزه آشناتر مکان^۶ درک و بیان می‌شود و این همان چیزی است که لیکاف آن را «استعاره زمان به‌مثابه مکان» می‌نامد. این پژوهش به بررسی وجود و کیفیت استعاره مفهومی «گذر زمان به‌مثابه حرکت است» در قصه‌های کودک در گروه‌های سنی «الف»، «ب» و «ج»، در چارچوب معناشناسی شناختی و به‌طور مشخص در نظریه لیکاف می‌پردازد.

سؤال‌های پژوهش

۱. سازکارهای بیانی استعاره «گذر زمان به‌مثابه حرکت است» در داستان‌های کودک به زبان فارسی چگونه است؟
۲. استعاره مفهومی «گذر زمان به‌مثابه حرکت است» در داستان‌های کودک به زبان فارسی چگونه عمل می‌کند؟
۳. آیا نظریه معاصر استعاره در تبیین استعاره زمان در داستان‌های کودک به زبان فارسی کارایی دارد؟

فرضیه‌های پژوهش

در این پژوهش سه فرضیه مطرح شده است:

۱. در داستان‌های کودک به زبان فارسی نیز فهم مفهوم زمان به نگاشت استعاری «زمان حرکت است» وابسته است.
۲. الگوی نگاشت «زمان چیز است»، «آن چیز در حرکت است» در استعاره زمان، در زبان فارسی عمل می‌کند.
۳. نظریه معاصر استعاره لیکاف ابزار نظری مناسبی برای بررسی ساختار مفهومی داستان‌های کودک به زبان فارسی است.

تعریف مفاهیم نظری

استعاره^۷: زبان‌شناسان شناختی معتقدند استعاره پدیده‌ای شناختی است و آنچه در زبان ظاهر می‌شود فقط نمود این پدیده شناختی است. از نظر زبان‌شناسان شناختی،

استعاره به هرگونه فهم و بیان تصورات انتزاعی در قالب تصورات ملموس‌تر اطلاق می‌شود.

زبان‌شناسی شناختی:^۸ رویکردی است که بر زبان به‌عنوان وسیله‌ای برای سامان‌دهی، پردازش و انتقال اطلاعات تأکید می‌کند.

معناشناسی شناختی:^۹ معناشناسی شناختی مطالعهٔ رابطهٔ میان تجربه، شناخت تجسمی‌شده و معناست.

نگاشت^{۱۰}: مهم‌ترین رکنی که درمورد ساختار استعاره وجود دارد، «نگاشت» است. این واژه در همان معنایی که در علم ریاضیات دارد، به‌کار می‌رود؛ با این تفاوت که در نظریهٔ معاصر، نگاشت شامل پاره‌ای از مفاهیم است که از حوزهٔ مبدأ به حوزهٔ مقصد منتقل می‌شود.

داستان‌های گروه سنی «الف»: داستان‌های مربوط به کودکان در سال‌های پیش از دبستان.

داستان‌های گروه سنی «ب»: داستان‌های مربوط به کودکان در سال‌های آغاز دبستان (کلاس‌های اول، دوم و سوم).

داستان‌های گروه سنی «ج»: داستان‌های مربوط به کودکان در سال‌های پایان دبستان (کلاس‌های چهارم و پنجم).

علوم شناختی

به‌باور لیکاف و جانسون، علوم شناختی^{۱۱} به بررسی هر نوع ساختار یا کارکرد ذهنی‌ای گفته می‌شود که می‌تواند به‌گونه‌ای مشخص و دقیق مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. در دورهٔ رفتارگرایی، این رویکرد به‌عنوان یک علم کم‌کم شروع به بالندگی کرد. در نیمهٔ نخست قرن بیستم، روان‌شناسی رفتارگرا رویکردی مسلط به‌شمار می‌رفت که به کنش محرک- پاسخ، یعنی بررسی رفتارهای قابل مشاهده و پاسخ‌های رفتاری موجود زنده به آن‌ها، اهمیت زیادی می‌داد. در میانهٔ این قرن، با مطرح شدن روان‌شناسی گشتالت^{۱۲} تأکید بر ساخت، روابط، نقش فعال آزمودنی و نقش مهمی که ادراک در یادگیری و حافظه ایفا می‌کند و نیز طرح دیدگاه‌های ژان پیاژه دربارهٔ رشد کودک

برحسب مراحل شناختی، اندک‌اندک زمینه برای پیدایش علوم شناختی فراهم شد. در این میان، پایگاه رفتارگرایی در دنیای زبان‌شناسی هم سست و بی‌ثبات شد. چامسکی با دیدگاه لوح سفید بودن ذهن و فراگیری زبان از طریق عادت بسیار مخالف بود.

برخی از مهم‌ترین مباحث مورد توجه در علوم شناختی عبارت‌اند از: توجه (انتخاب اطلاعات مهم)، پردازش زبانی (توانایی یادگیری و درک زبان)، یادگیری و توسعه (فزاینده‌های کسب دانش و اطلاعات در طول زمان)، حافظه (توانایی ذخیره اطلاعات و بازیابی آن) و درک و کنش (درک و پردازش اطلاعات از طریق حواس و تولید برون‌داد).

زبان‌شناسی شناختی

زبان‌شناسی شناختی رویکردی است که بر زبان به‌عنوان وسیله‌ای برای سامان‌دهی، پردازش و انتقال اطلاعات تأکید می‌کند. در این رویکرد، زبان نظامی از مقوله‌ها در نظر گرفته می‌شود و ساختار صوری زبان فقط به‌عنوان پدیده‌ای مستقل بررسی نمی‌شود؛ بلکه به‌عنوان نمودی از نظام مفهومی کلی، اصول مقوله‌بندی، سازکارهای پردازش و تأثیرهای تجربی و محیطی مورد مطالعه قرار می‌گیرد (Geeraerts, 1995: 115).

از آنجا که در زبان‌شناسی شناختی زبان به‌عنوان بخشی از قابلیت‌های کلی شناختی انسان در نظر گرفته می‌شود، موارد زیر برای زبان‌شناسی شناختی اهمیت خاصی پیدا می‌کند:

۱. ویژگی‌های ساختار مقوله‌بندی در زبان‌های طبیعی (مانند مدل‌های شناختی، تصویرهای ذهنی و استعاره)؛
۲. فصل مشترک مفهومی بین معناشناسی و نحو؛
۳. ارتباط میان زبان و تفکر شامل مسئله نسبیّت و یا جهانی‌های مفهومی.

زبان‌شناسی شناختی در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد از تلفیق دو رشته زاده شد. از یک‌سو، زبان‌شناسی شناختی به پدیده معنا علاقه زیادی نشان می‌داد که از ویژگی‌های معناشناسان زایشی بود. از سوی دیگر، زبان‌شناسی شناختی تحت تأثیر

مطالعات روان‌شناسی درباره مقوله مبتنی بر نوع نخست^{۱۲} بود که توسط کسانی مانند الیانور راش در حال انجام بود. نخستین کسانی که در باب زبان‌شناسی شناختی پژوهش کردند، لیکاف و جانسون (۱۳۸۰)، لانگاکر (۱۹۸۷) و تالمی (۱۹۸۵) بودند. گای تیرگین^{۱۳} (1989: 215) شناخت را این‌گونه تعریف می‌کند: شناخت پدیده‌ای است که از رمزگذاری^{۱۴} و به‌کارگیری اطلاعات توسط سیستم عصبی مرکزی به‌دست می‌آید. او علوم شناختی را نیز چنین تعریف می‌کند: علوم شناختی به‌معنای مطالعه نظری و تجربی سازکارهای رمزگردانی، ذخیره و به‌کارگیری اطلاعات در سیستم‌های طبیعی و مصنوعی است که باید به‌شیوه‌ای منسجم کارکردهای ادراکی، استدلالی و تولیدی را به‌عهده گیرند.

معناشناسی شناختی

معناشناسی شناختی در اواخر نیمه دوم قرن بیستم پدیدار شد. ایوانز و گرین^{۱۵} (2006: 157) چهار اصل را به‌عنوان اصول کلی معناشناسی شناختی برمی‌شمرند:

- ساختار مفهومی، تجسمی است (فرضیه شناخت تجسمی): مفاهیمی که در ذهن آدمی به‌وجود می‌آید، از تعامل انسان با محیط شکل می‌گیرد؛ از این‌رو بدن انسان در این فرایند مفهومی که به تولید معنا منجر می‌شود، نقشی انکارناپذیر دارد.
- ساختار معنایی، ساختاری مفهومی است: زبان به مفاهیمی که در ذهن گوینده هستند ارجاع می‌دهد نه به اشیائی در جهان خارج. در این شیوه تفکر، ساختار معنایی برابر است با ساختار مفهومی؛ از این‌رو معانی قراردادی با مفاهیم زبانی یا واژگانی همراه و بیان می‌شوند؛ البته نه به‌طور مطلق و کامل.
- بازنمایی معنا، دایرةالمعارفی است: در نظریه‌های پیشین، کلمات را بسته‌های معنایی روشنی می‌دانستند؛ یعنی مانند آنچه در فرهنگ‌ها وجود دارد. اما در رویکرد شناختی، به تمام گنجینه دانشی که یک کلمه می‌تواند داشته باشد اعم از صریح، ضمنی، بافتی، مجازی و استعاری، توجه نشان داده می‌شود.

- ساختن معنا، یعنی مفهوم‌سازی: این زبان نیست که معنا را رمزگذاری می‌کند؛ بلکه مفهوم است. مفهوم‌سازی به فرایند پویایی گفته می‌شود که در آن واحدهای زبانی در خدمت عملیات مفهومی و دانش پس‌زمینه‌ای قرار می‌گیرند.

زمان

زمان از مقولاتی است که از دیرباز ذهن بشر را به خود معطوف کرده است. کهن‌ترین ردپای آن را می‌توان در تفکر ارسطویی یافت. شاید مشهورترین تعریف زمان از آن ارسطو باشد: «زمان عبارت است از شمارش حرکات برحسب قبل و بعد.» در کتاب *طبیعیات* ارسطو می‌خوانیم: ما نه تنها حرکت را با زمان اندازه می‌گیریم؛ بلکه زمان را نیز با حرکت می‌سنجیم؛ زیرا آن دو یکدیگر را تعریف می‌کنند (فرشاد، ۱۳۶۳: ۱۶۴).

به‌طور کلی، سیر تفکر در مورد زمان، دوری کردن از پندارهای ارسطویی آن بوده است و روند عقاید در این زمینه در جهت قول به ذهنی یا وهمی بودن زمان بوده است. کانت معتقد است زمان ساخته ذهن بشر است و از خود وجودی ندارد (فروغی، ۱۳۴۴: ۲۱۱-۲۱۲). ویل دورانت در کتاب *تاریخ تمدن* درباره نظر کانت، فیلسوف عقل‌گرای آلمانی، در مورد زمان می‌گوید «... در اینجا کانت تزهای اساسی خود را مطرح کرد به این معنا که زمان و مکان اشیاء عینی یا محسوس نیستند. از نظر کانت، زمان و مکان دو امرند که در ذهن از نحوه درک هیچ حادثه‌ای منفک نمی‌شوند.»

برگسن معتقد است به دو قسم می‌توان به زمان نظر کرد: یکی تطبیق آن با بعد و دیگر ادراک آن در نفس. مثلاً زمان در مدت یک شبانه‌روز این نیست مگر مفهوم کردن مقارنه خورشید با نقاط مختلف فضا یعنی مفهوم بُعدی معین. برگسن معتقد است حقیقت زمان این نیست؛ بلکه آن است که به ادراک نفس درآوریم. چشمانتان را به هم بگذارید و ذهن را از جمیع امور مادی خالی کنید و هم اشیاء و ابعاد و نقاط مختلف زمین و آسمان را از خود دور ساخته و به درون نفس خود رجوع نمایید. آنچه در آن حال ادراک می‌کنید حقیقت زمان است. برگسن آن را مدت^{۱۶} نامید و در واقع می‌توان گفت زمان روان‌شناختی (کلانتری، ۱۳۸۰: ۱۹).

دیدگاه فیزیکی به زمان

نیوتن قائل به دو گونه زمان است: اول زمان مطلق، ریاضی و واقعی؛ دوم زمان نسبی، عرضی و ظاهری. زمان مطلق بدون وابستگی به هیچ عاملی در جریان است؛ چه موجودات آن را درک کنند یا نکنند؛ همچنین زمانی است نامحدود، ازلی و ابدی و به‌طور یکنواخت در گذر است. زمان نسبی و عرضی همان است که زمان یومیه نامیده می‌شود و همان است که مردم امور خود را با آن مقایسه می‌کنند.

نیوتن نیز زمان را کاملاً مستقل از مکان می‌دانست. اما بعدها انیشتین با مطرح کردن نظریهٔ نسبیت، به مفهوم مطلق بودن زمان پایان بخشید. انیشتین می‌گفت بایست پذیرفت که زمان را نمی‌توان به‌طور کامل جدا یا مستقل از فضا درک کرد؛ بلکه این دو با هم پیوند دارند و چیزی را پدید می‌آورند که فضا-زمان^{۱۷} نامیده می‌شود. انیشتین سؤال‌هایی پیش‌روی پیازه، روان‌شناس معروف، قرار داد: کودک به چه ترتیبی مفاهیم زمان و مکان را کسب می‌کند؟ آیا درک شهودی از زمان ذاتی است یا یاد گرفته می‌شود؟ آیا این درک از سرعت گرفته شده است یا از مکان؟

دیدگاه روان‌شناختی به زمان

پیازه اولین روان‌شناسی است که مفهوم زمان را در قلمرو روان‌شناسی گسترش داده است. او معتقد است این مفهوم در ذهن کودک پیشینی^{۱۸} نیست؛ بلکه مستلزم تشکیل انتولوژیکی (پدیدآیی شکلی و کنشی) تدریجی و آهسته است و مفاهیم زمان و حرکت و سرعت پله‌پله با هم ساخته می‌شوند. تحول این مفاهیم به‌صورت چرخه‌ای صورت می‌گیرد و رشد هریک مستلزم رشد مفاهیم دیگر است. پیازه معتقد است زمان مفهوم‌سازی‌شدهٔ کودک از مکان مشتق می‌شود.

نظریهٔ معاصر استعاره

پیش از وارد شدن به مباحث مربوط به نظریهٔ معاصر استعاره، به تفاوت‌هایی اشاره می‌کنیم که میان این نظریه و دیدگاه سنتی درباب استعاره وجود دارد تا لزوم پیریزی چنین نظریه‌ای بیشتر مشخص شود. لیکاف در ابتدای مقاله «نظریهٔ معاصر استعاره» که در سال ۱۹۹۲ منتشر کرد، فهرست‌وار به پنج تفاوت مهم اشاره کرده است:

- در نظریه‌های سنتی، استعاره موضوع و ابزاری زبانی است؛ اما در رویکرد معاصر استعاره موضوعی است مربوط به اندیشه.
- دیدگاه سنتی، زبان روزمره را زبانی حقیقی و خالی از استعاره به‌شمار می‌آورد و استعاره را درزمره دیگر صناعات ادبی و متعلق به زبان مجازی می‌داند؛ درحالی که در نظریه معاصر چنین تمایزی بین حقیقت و مجاز وجود ندارد و نشان داده می‌شود که زبان روزمره خالی از استعاره نیست.
- در دیدگاه سنتی، استعاره‌ها واژه و عبارت‌اند؛ اما در نظریه معاصر، استعاره یک نگاشت (به مفهوم ریاضی کلمه) است؛ یعنی مجموعه‌ای از تناظرهای مفهومی.
- در دیدگاه سنتی، اصطلاحاتی که به‌عنوان استعاره به‌کار می‌روند، دارای معنای دلخواهی هستند؛ اما در نظریه معاصر، براساس قوانینی زایا ساخته می‌شوند و خودانگیخته‌اند.
- در دیدگاه سنتی، استعاره یک «ابزار» است، ابزاری که با پیرایش کلام آن را آذین می‌بندد؛ اما در رویکرد معاصر، استعاره یک نشانه است: نشانه و تجلی بیرونی و عینی مفاهیم ذهنی بشری.

استعاره زمان به‌مثابه حرکت در مکان

در طول قرن‌ها، در میان فرهنگ‌های گوناگون انگاره‌هایی که مفهوم‌سازی زمان در آن‌ها انجام می‌گرفته است، ذاتاً مکانی^{۱۹} بوده‌اند. انگاره‌های اصلی زمان عبارت‌اند از: زمان خطی^{۲۰}، زمان مدور^{۲۱} و زمان تناوبی^{۲۲}. در انگاره خطی، زمان یک‌بعدی است و بسته به نظریه‌های مختلف، از گذشته به حال و سپس به آینده و یا برعکس در حال حرکت است. در انگاره مدور، زمان به‌وضوح دوبعدی است و یک حلقه بسته را تشکیل می‌دهد که شخص می‌تواند در آن به‌سمت گذشته هم برود. در انگاره تناوبی، زمان فضای سه‌بعدی را اشغال می‌کند و در جهت‌های مختلف حرکت می‌کند. این انگاره‌ها در ظاهر با یکدیگر تباین دارند؛ ولی همگی بر این نکته صحه می‌گذارند: «زمان بر مبنای مکان مفهوم‌سازی می‌شود».

مطالعات لیکاف در زبان انگلیسی

لیکاف (۱۹۹۳، ۱۹۹۴ و ۱۹۹۰) اشاره کرده است که زمان در زبان انگلیسی بر مبنای مکان مفهوم‌سازی می‌شود. «لیکاف معتقد است استعارهٔ مفهومی زمان در زبان انگلیسی به این قرار است: "گذر زمان به‌مثابهٔ حرکت در مکان است." به این ترتیب که زمان بر مبنای اشیاء (یعنی پدیده‌ها و مکان‌ها) حرکت و درک می‌شود.» (Lakoff & Johnson, 1980: 227).

نگاشت:

- «زمان چیز است.»
 - «گذر زمان حرکت است.»
 - «زمان‌های آینده در جلوی (روی) مشاهده‌گر قرار دارند و زمان‌های گذشته در پس روی او هستند.»
 - «چیزی حرکت می‌کند و چیز دیگری ایستاست؛ آن چیز ایستا مرکزی اشاری^{۲۳} است.»
- حالت اول: گذر زمان، حرکت یک شیء است:
- در این حالت، مشاهده‌گر ثابت است. زمان‌ها چیزها و اشیائی هستند که نسبت به مشاهده‌گر در حال حرکت‌اند. زمان‌ها از نظر جهت حرکتشان رو به جلو هستند.
- حالت دوم: گذر زمان به‌مثابهٔ حرکت در یک محیط^{۲۴} است:
- در این حالت، زمان‌ها مکان‌های ثابتی هستند و مشاهده‌گر نسبت به زمان، در حال حرکت است.

استنتاج:

- زمان گستره دارد و می‌توان آن را سنجید.
- زمان گستره‌دار مانند فضایی مکانی، ممکن است به‌شکل یک منطقهٔ محصور دریافت شود.

مثال:

- در ادامهٔ این راه مشکلاتی وجود خواهد داشت.
- داریم به کریسمس نزدیک می‌شویم.

هر دو حالت نمونه‌هایی از الگوبرداری حوزه مکان به حوزه زمان برمبنای استعاره مفهومی «گذر زمان به‌مثابه حرکت در مکان» هستند. این واقعیت که زمان به‌گونه‌ای استعاری و برحسب حرکت اشیاء و مکان‌ها درک می‌شود، با دانش زیستی^{۲۵} انسان مطابقت دارد. در دستگاه‌های بصری‌مان کاوشگر (آشکارساز) حرکت و کاوشگر (آشکارساز) اشیاء و مکان‌ها را داریم. اما کاوشگر زمان را (به هر معنا که باشد) نداریم. بنابراین اینکه زمان برحسب اشیاء و حرکت درک شود، توجیه زیست‌شناختی استواری دارد (همان، ۲۲۷).

تحلیل داده‌های پژوهش

در بررسی شصت جمله استخراج‌شده که دارای استعاره زمان بودند، آنچه بیش از همه درخور توجه و بررسی می‌نمود، نوع افعال و کاربرد آن‌ها توسط نویسندگان کودک در هر سه گروه سنی «الف»، «ب» و «ج» است. براساس این، نگارندگان افعال را برمبنای جهت و نوع حرکتشان در مکان به پنج دسته تقسیم کرده‌اند:

۱. افعال دسته اول:

الف. خورشید وسط آسمان... رسید.

ب. بهار... آمد.

پ. وی بهار... می‌آورد.

ت. بهار... در راه است.

ث. هرچه زمان جلوتر... می‌رفت.

ج. خورشید... رفت... بنخوابد.

چ. وقتی آفتاب... پرید. (رفت)

ح. ننه مهتاب ... هر شب همین موقع پیدایش می‌شود. (می‌آید)

خ. خورشید را که از ... بالای سرش می‌گذشت.

در هر سه گروه سنی و نمونه‌های «الف» تا «ح»، افعالی مانند آمدن، رفتن، در راه بودن، از راه رسیدن و گذشتن به‌کار رفته است. خورشید، مهتاب، بهار، تابستان، پاییز و

زمستان می‌آیند و می‌روند و این‌ها برای کودک مشاهده‌گر چیزهایی در حرکت‌اند که نشان‌دهندهٔ مفهوم گذر زمان است.

براساس نظریهٔ لیکاف: «گذر زمان حرکت یک شیء است»، در این حالت مشاهده‌گر ثابت است. زمان‌ها اشیائی هستند که نسبت به مشاهده‌گر در حال حرکت‌اند. زمان‌ها از نظر جهت حرکتشان رو به جلو هستند؛ بنابراین زمان چیز است. گذر زمان حرکت است. چیزی حرکت می‌کند و چیز دیگری ایستاست؛ آن چیز ایستا مرکزی اشاری است.

استلزام: از آنجا که حرکت پیوسته است و تک‌بعدی، گذر زمان پیوسته و تک‌بعدی است و زمان ماهیتی خطی دارد و حرکت از نقطهٔ A به B و در راستای افقی است.
۲. افعال دستهٔ دوم:

د. خورشید شاد و شاداب بالا آمد.

ذ. آفتاب کم‌کم از سر درخت‌ها پایین می‌آمد.

ر. خورشید آرام‌آرام از پشت کوه‌ها بالا آمد و توی آسمان نشست.

ز. آفتاب... پشت کوه‌ها فرومی‌رفت.

در هر سه گروه سنی و نمونه‌های «د» تا «ز» افعالی مانند بالا آمدن و پایین رفتن به کار رفته است. در این نمونه‌ها، نویسنده خورشید را به‌عنوان چیزی خلق کرده است که حرکت روبه‌بالا یا پایین آن در مکان، مفهوم گذر زمان و به‌طور خاص آغاز و پایان روز را به کودک می‌آموزد.

براساس نظریهٔ لیکاف، در این حالت مشاهده‌گر ثابت است. زمان‌ها اشیائی هستند که نسبت به مشاهده‌گر در حال حرکت‌اند؛ بنابراین زمان چیز است. گذر زمان حرکت است. چیزی حرکت می‌کند و چیز دیگری ایستاست؛ آن چیز ایستا مرکزی اشاری است.

در این بخش زمان‌ها را از نظر جهت حرکتشان با افعال دسته اول مقایسه می‌کنیم: شباهت آن‌ها در این است که هر دو دسته از افعال دارای ماهیت خطی هستند و حرکت آن‌ها از نقطهٔ A به B است. تفاوتشان هم در این است که جهت حرکت در افعال دسته اول افقی و در افعال دسته دوم عمودی است.

۳. افعال دسته سوم:

ژ. بوی بهار، لانه را پر کرد.

س. الآن تمام کوچه پر از آفتاب است.

ش. ماه توی حوض آب افتاده بود.

در هر سه گروه سنی و نمونه‌های «ژ» تا «ش»، افعالی مانند پُر کردن و درون... افتادن استفاده شده است. در این نمونه‌ها، نویسنده آفتاب و مهتاب و بهار را به‌عنوان چیزهایی خلق کرده است که در محیطی حرکت می‌کنند. این چیزها مظهرهایی هستند که برای نشان دادن گذر زمان به کودک مشاهده‌گر باید ظرف‌ها یا فضاها را پر کنند.

براساس نظریه لیکاف، گذر زمان به‌مثابه حرکت در یک محیط است و زمان گستره دارد.

استنتاج: زمان گستره‌دار مانند فضایی مکانی، ممکن است به‌شکل یک منطقه محصور دریافت شود.

مقایسه زمان‌ها از نظر جهت حرکتشان در افعال دسته اول، دوم و سوم به این شرح است: درباب شباهت آن‌ها می‌توان گفت هر سه دسته از افعال بالا بیانگر حرکت هستند و مشاهده‌گر آن‌ها ثابت است. درواقع، در همه این نمونه‌ها حرکت در مکان مشترک است. اما تفاوت آن‌ها در این است که اگرچه جهت حرکت در افعال دسته اول افقی و در افعال دسته دوم عمودی است، درواقع حرکت آن‌ها از نقطه A به B ماهیتی خطی دارد. اما افعال دسته سوم یک فضا را پر می‌کنند؛ بنابراین حرکت آن‌ها دارای بُعد است.

۴. افعال دسته چهارم:

ص. اول تابستان که شد، مزرعه مثل یک رودخانه طلا می‌درخشید. دیگر وقت درو بود.

ض. گرمای خورشید برف کوه‌ها را آب کرده بود.

ط. هر سال، اول بهار، شاخه‌های درخت پر از شکوفه می‌شد.

در هر سه گروه سنی و نمونه‌های «ص» تا «ط»، افعالی با مفهوم «شدن» دیده می‌شود. در این نمونه‌ها، نویسنده کودک را به مشاهدهٔ چیزهایی مانند خورشید و گرمای آن و یا بهار فرامی‌خواند که حرکتشان در مکان، گذر زمان است. اما این بار مشاهده‌گر گذر زمان را از راه تغییر وضعیت و حالت و دگرگونی در محیط درک خواهد کرد.

بنابراین براساس نظریهٔ لیکاف، گذر زمان به‌مثابهٔ حرکت در یک محیط است و زمان گستره دارد.

استنتاج: زمان گستره‌دار، مانند فضایی مکانی، ممکن است به‌شکل یک منطقهٔ محصور دریافت شود.

مقایسهٔ زمان‌ها از نظر جهت حرکتشان در هر چهار دستهٔ افعال از این قرار است: در باب شباهت هر چهار دستهٔ افعال می‌توان گفت بیانگر حرکت هستند و مشاهده‌گر آن‌ها ثابت است. در واقع، در همهٔ این نمونه‌ها حرکت در مکان مشترک است. برای حرکت افعال دستهٔ دوم و سوم نمی‌توان ماهیتی خطی قائل شد؛ بلکه جهت حرکت در آن‌ها در محیط و دارای بعد است. اما دربارهٔ تفاوت آن‌ها باید گفت افعال دستهٔ چهارم تنها دسته‌ای از افعالند که گذر زمان را از راه تغییر وضعیت و حالت و دگرگونی در محیط نشان می‌دهند.

۵. افعال دستهٔ پنجم:

ظ. ظهرها آفتاب روی گندم‌زارها پهن می‌شد.

ع. ننه‌مهتاب چادر سیاهش را که پر از ستاره‌های نقره‌ای گلدوزی شده بود، توی آسمان علفزار پهن کرده بود.

غ. صبح، آفتاب خندهٔ زیبایش را به شهر مدینه پاشیده بود.

ف. خورشید سنجاب کوچولوی بازیگوش را با سوزن‌های طلایی و گرمش غلغلک

داد.

در دو گروه سنی «ب» و «ج» و نمونه‌های بالا، افعالی مانند پهن شدن/ کردن، پاشاندن و غلغلک دادن به‌کار رفته است. در این نمونه‌ها کودک مشاهده‌گر به‌یاری نویسنده، آفتاب و مهتاب را چیزهایی می‌پندارد که می‌توانند در محیطی حرکت کنند و نور، گرما و امواجشان را در مکان بر سطحی پهن کنند یا پاشند.

براساس نظریه لیکاف، گذر زمان به مثابه حرکت در یک محیط است و زمان گستره دارد.

استنتاج: زمان گستره دار، مانند فضایی مکانی، ممکن است به شکل یک منطقه محصور دریافت شود.

مقایسه زمانها از نظر جهت حرکتشان در هر پنج دسته افعال نشان می دهد: در باب شباهت آنها، هر پنج دسته از افعال مورد بررسی بیانگر حرکت بوده و مشاهده گر آنها ثابت فرض شده است. در واقع، در همه این نمونه ها حرکت در مکان مشترک است. برای حرکت افعال دسته دوم، سوم و چهارم نمی توان ماهیتی خطی قائل شد؛ بلکه جهت حرکت در آنها در محیط و دارای بعد است. درباره تفاوتشان نیز می توان گفت افعال دسته پنجم تنها دسته ای از افعال اند که نمونه های استخراج شده استعاره های زمان آن در داستان های گروه سنی «الف» وجود نداشت.

نتیجه گیری

۱. سؤال اول پژوهش و نتیجه گیری درباره آن

سؤال اول: سازکارهای بیانی استعاره «گذر زمان به مثابه حرکت است» در داستان های کودک به زبان فارسی چگونه است؟

در هر سه گروه سنی «الف»، «ب» و «ج» افعالی مانند «آمدن»، «رفتن»، «در راه بودن»، «از راه رسیدن» و «گذشتن» به کار گرفته شده است. خورشید، مهتاب، بهار، تابستان، پاییز و زمستان می آیند و می روند و اینها برای کودک مشاهده گر چیزهایی در حرکت اند که نشان دهنده مفهوم گذر زمان هستند. این فعلها که نگارندگان آنها را افعال دسته اول نامیده اند، پرکاربردترین افعالی هستند که بدون استثنا در هر سه گروه سنی به کار رفته اند. در واقع «آمدن»، «رفتن» و مترادف های آنها افعالی هستند که حتی کودکان گروه سنی «الف» (سال های پیش از دبستان) نیز به کمک آنها مفهوم زمان را درک می کنند.

براساس نظریه لیکاف: «گذر زمان حرکت یک شیء است»، در این حالت مشاهده گر ثابت است. زمانها اشیائی هستند که نسبت به مشاهده گر در حال حرکت اند.

زمان‌ها از نظر جهت حرکتشان رو به جلو هستند. از آنجا که حرکت پیوسته است و تک‌بعدی، گذر زمان پیوسته و تک‌بعدی است و زمان ماهیتی خطی دارد و حرکت از نقطهٔ A به B و در راستای افقی است. یکی از دلایل اصلی کاربرد بیشتر این افعال، ماهیت خطی آنهاست؛ از همین رو کودک آسان‌تر با آمدن و رفتن ارتباط برقرار می‌کند. در افعال دستهٔ دوم نیز که بیشتر شامل «بالا آمدن» و «پایین رفتن» است، نویسنده خورشید را به‌عنوان چیزی خلق کرده که حرکت رو به بالا یا پایین آن در مکان مفهوم گذر زمان و به‌طور خاص آغاز و پایان روز را به کودک می‌آموزد. افعال این دسته نیز همان ویژگی‌های افعال دستهٔ نخست را دارند با این تفاوت که جهت حرکت آنها در مکان عمودی است. در واقع، جهت حرکت در زمان نه‌تنها افقی است؛ بلکه جهت عمودی را نیز دربرمی‌گیرد.

افعال دستهٔ سوم شامل فعل‌هایی مانند «پُر کردن» و «درون... افتادن» هستند. نکتهٔ درخور توجه در بررسی این دسته از افعال، ویژگی ظرف و مَظروفی آنهاست. به این معنا که کودک درک می‌کند که بوی بهار چیزی (مَظروفی) است که می‌تواند با حرکت خود، لانه (ظرفی) را پُر کند و گذر زمان را نشان دهد. این افعال ماهیتی غیرخطی دارند و کنش آنها در مکان دارای بُعد است. این فعل‌ها در نمونه‌های گروه سنی «الف» و «ب» کمترین کاربرد را داشته‌اند.

در نمونه‌های گروه چهارم در هر سه گروه سنی، افعالی با مفهوم «شدن» دیده می‌شود. در این نمونه‌ها، نویسنده کودک را به مشاهدهٔ چیزهایی مانند خورشید و گرمای آن و یا بهار فرامی‌خواند که حرکتشان در مکان، گذر زمان است؛ اما این بار مشاهده‌گر گذر زمان را از راه تغییر وضعیت و حالت و دگرگونی در محیط درک خواهد کرد. افعال این گروه با دیگر افعال مورد بررسی بسیار متفاوت‌اند؛ زیرا به‌ظاهر، کودک حرکتی در آنها نمی‌بیند، شاخه‌های درختان در بهار رفت‌وآمد ندارند و بالا نمی‌روند؛ اما پُر از شکوفه می‌شوند. این افعال دگرگونی و تغییر حالتی را به حالتی دیگر نشان می‌دهند. بنابراین، ماهیت آنها نیز غیرخطی است. تعداد این افعال نیز در ادبیات کودک و در گروه‌های سنی مورد مطالعه کم نیست.

آخرین گروه از افعال مورد بررسی در نمونه‌های استخراج‌شده شامل افعالی مانند «پهن کردن» و «پاشاندن» هستند. در این دسته از افعال نویسنده گذر زمان را از طریق حرکت در سطح به کودک می‌آموزد. در واقع، جهت حرکت نه افقی و نه عمودی است؛ بلکه در یک صبح بهاری «خورشید نورش را روی سبزه‌ها و گل‌های خندان باغ» پهن می‌کند. براساس این، کودک مشاهده‌گر به یاری نویسنده آفتاب و مهتاب را چیزهایی می‌پندارد که می‌توانند در محیطی حرکت کنند و نور، گرما و امواجشان را در مکان بر سطحی پهن کنند یا پاشند. بنابر نظریه لیکاف، گذر زمان به مثابه حرکت در یک محیط است و زمان گستره دارد. با این افعال کودک درمی‌یابد که حرکت در زمان می‌تواند دارای گستره و بُعد باشد.

فرضیه اول: در داستان‌های کودک به زبان فارسی نیز درک مفهوم زمان به نگاشت استعاری «زمان حرکت است» وابسته است.

نتیجه: به نظر می‌رسد کودک فارسی‌زبان در گروه‌های سنی مورد بررسی مفهوم زمان را به واسطه حرکت در مکان درک می‌کند و این نه تنها از طریق حرکت خطی در جهت افقی و عمودی امکان‌پذیر است؛ بلکه از لحاظ کیفی، جهت حرکت می‌تواند متفاوت باشد؛ به این معنا که حرکت می‌تواند به صورت حجمی، فضا یا ظرفی را پُر کند، سطحی را بیوشاند، یا به صورت تغییر حالت و وضعیت خود را نشان دهد.

۲. سؤال دوم پژوهش و نتیجه‌گیری درباره آن

سؤال دوم: استعاره مفهومی «گذر زمان به مثابه حرکت است» در داستان‌های کودک به زبان فارسی چگونه عمل می‌کند؟

در نظریه معناشناسی شناختی و نیز نظریه معاصر استعاره، مفهوم «تجسم» مفهومی کلیدی است. این مفهوم به ما می‌گوید که معنا براساس تجربه و به‌ویژه تجربه بدنی ایجاد می‌شود. به اعتقاد جانسون، «آنچه که تجربه می‌کنیم، آنچه که می‌تواند برایمان معنایی داشته باشد، چگونگی درک تجربه و چگونگی تفکر درباب آن کاملاً به وجود بدنی ما وابسته است.» (Lakoff & Johnson, 1980: 109). بنابراین، اینکه مبنای استعاره تجربه است، آن را موضوع اصلی مورد توجه الگوی شناختی کرده است. با

بررسی نمونه‌های استخراج‌شده در داستان‌های کودک به زبان فارسی در سه گروه سنی مورد مطالعه، نگارندگان دریافتند که بیان استعارهٔ زمان در این داستان‌ها بدون کاربرد عناصر طبیعی و استعاره‌های هستی‌شناسانه ناممکن است.

در همهٔ نمونه‌هایی که از شصت داستان در گروه‌های سنی «الف»، «ب» و «ج» استخراج شد، نویسنده همواره کودک را به همذات‌پنداری با حیوانات، اشیاء و عناصر طبیعی پیرامونش دعوت می‌کند و کودک بدون هیچ تردیدی، در تخیل سرشارش به‌همراه نویسنده به آن‌ها جان می‌بخشد.

این واقعیت که زمان به‌گونه‌ای استعاری و برحسب حرکت اشیاء و مکان‌ها درک می‌شود، با دانش زیستی انسان مطابقت دارد. در دستگاه‌های بصری، کاوشگر (آشکارساز) حرکت و کاوشگر (آشکارساز) اشیاء و مکان‌ها را داریم؛ اما کاوشگر زمان را (به هر معنا که باشد) نداریم. بنابراین، اینکه زمان بر مبنای اشیاء و حرکت درک شود، توجیه زیست‌شناختی محکمی دارد (Lakoff & Johnson, 1980: 227).

آفتاب‌خانم که دامن قرمزش را بالای آن‌سوی کوه‌ها پهن کرده بود، ننه‌مهتاب با چادر سیاه پر از ستاره‌های نقره‌ای گلدوزی‌شده‌اش، عمو نوروز و بوی بهار، بقچهٔ چهل‌تکهٔ رنگ‌به‌رنگ تابستان، باد پاییزی که با یک بغل برگ زرد و سبز و سرخ در راه است و زمستان طولانی که تمام نمی‌شد و توکا را غصه‌دار کرده بود و... اگر نبودند و نباشند، کودکان به‌طور قطع درک نمی‌کردند و نمی‌کنند که زمان چیز است و آن‌چیز در حرکت است. این عناصر یا باید در تخیل کودک به مالکیت او درآیند یا راه بیفتند، بالا و پایین بروند و چادر و بقچه‌شان را در ذهن کودک آن‌قدر پهن کنند و جمع کنند تا شب برود، صبح شود، زمستان سرآید، بهار شود و کودک گذر زمان را دریابد.

فرضیهٔ دوم: الگوی نگاشت «زمان چیز است»، «آن‌چیز در حرکت است» در استعارهٔ زمان، در زبان فارسی عمل می‌کند.

نتیجه: به‌نظر می‌رسد کودک فارسی‌زبان در گروه‌های سنی مورد بررسی نه‌تنها مفهوم زمان را به‌واسطهٔ حرکت در مکان درک می‌کند؛ بلکه عملکرد الگوی نگاشت «زمان چیز است»، «آن‌چیز در حرکت است» در استعارهٔ زمان، با فرافکنی

هستی‌شناسانه به ماه و خورشید و اشیاء پیرامون کودک وابسته است و بر درک مفهوم زمان تأثیر مستقیم دارد.

۳. سؤال سوم پژوهش و نتیجه‌گیری درباره آن

سؤال سوم: آیا نظریه معاصر استعاره در تبیین بیان استعاره زمان در داستان‌های کودک به زبان فارسی کارایی دارد؟

با بررسی آنچه تاکنون گفته شد و دو فرضیه نخست این پژوهش و تأیید آن‌ها و با مروری بر آنچه در چارچوب نظری پژوهش گفته شد، می‌توان پاسخ این سؤال را مثبت دانست. به گفته لیکاف، ویژگی عمومیت در مورد استعاره‌های مفهومی معنا می‌یابد و با بررسی‌هایی که در این پژوهش صورت گرفت، مبنای درک زمان در ذهن کودک فارسی‌زبان نیز حرکت است.

فرضیه سوم: نظریه معاصر استعاره لیکاف ابزار نظری مناسبی برای بررسی ساختار مفهومی داستان‌های کودک به زبان فارسی است.

نتیجه: به نظر می‌رسد نظریه معاصر استعاره لیکاف ابزار نظری مناسبی برای بررسی ساختار مفهومی داستان‌های کودک به زبان فارسی است و البته باید توجه داشت که این نظریه جهان‌شمول و فرهنگ‌بنیاد است.

پی‌نوشت‌ها

1. cognitive linguistics
2. contemporary theory of metaphor
3. Alverson
4. time passing is motion
5. time
6. space
7. metaphor
8. cognitive linguistics
9. cognitive semantics
10. mapping
11. cognitive sciences
12. prototype- based
13. G. Tiberghien
14. encoding
15. Evans & Green
16. duration

17. space-time
18. a priori
19. spatial
20. linear
21. cyclic
22. spiral
23. deictic
24. landscape
25. biological knowledge

منابع

- اکو، امبرتو، مایکل ردی و جرج لیکاف (۱۳۸۳). *استعاره: بازآفرینی مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی*. به‌کوشش گروه مترجمان. گردآورنده فرهاد ساسانی. تهران: سوره مهر.
- پیازه، ژان (۱۳۸۲). *شکل‌گیری نماد در کودکان*. تهران: نشر نی.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۸). *نشانه‌شناسی: نظریه و عمل*. تهران: علم.
- صفوی، کوروش (۱۳۸۷). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سوره مهر.
- کلانتری، حمیرا (۱۳۸۰). *بررسی رابطه تحول تصور زمان با پیشرفت تحصیلی در دانش‌آموزان دوره راهنمایی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت مدرس. تهران.
- پیرمادی، محمدجواد (۱۳۷۹). *حرکت و زمان از دیدگاه ملاصدرا و برگسن*. رساله دکتری رشته فلسفه. دانشگاه تربیت مدرس. تهران.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۴۴). *سیر حکمت در اروپا*. تهران: کتاب‌فروشی زوار.
- فرشاد، مهدی (۱۳۶۳). *طبیعیات ارسطو*. تهران: امیرکبیر.
- ویگوتسکی، ل. (۱۳۷۱). *اندیشه و زبان*. ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده. تهران: نشر فرهنگان.
- دورانت، ویل (۱۳۷۶). *تاریخ تمدن*. ج ۲. چ ۵. تهران: علمی و فرهنگی.
- Evans, Vyvyan & Melanie Green (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Mahwah, NJ: Lawrence Erlbaum Associates (in Canada and USA), Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Geeraerts, D. (1995). *Cognitive Linguistics: Handbook of Pragmatics*. Amsterdam: J. Benjamin Pub. Co.
- Lakoff, G. & M. Johnson (1980). *Metaphors We Live by*. Chicago: Chicago University Press.
- Lakoff, G. (1993). *The Contemporary Theory of Metaphor and Thought*. Andrew Ortony (Ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Lee, D. (2001). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Tiberghien, G. (1989). *Advances in Cognitive Science Theory and Applications*. Chichester (Ed.). UK Horwood & Wiley.
- Yu, N. (1998). *The Contemporary Theory of Metaphor: A Perspective from Chinese*. Amsterdam: J. Benjamins.

فهرست نمونه گیری

گروه سنی «الف»:

- تقی، شکوفه (۱۳۸۹). *وقتی بهار آمد*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- حق پرست، نورا (۱۳۸۲). *باغچه بره کوچولو*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- رهگذر، رضا (بازپرداخته) (۱۳۷۹). *کشاورز پیر و خرس قهوه‌ای*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- گروه سنی «ب»:
- نفیسی، گلرخ (۱۳۸۳). *دختری که مو نداشت*. تهران: دنیای تاتی.
- طالعی، فاطمه (بازنویشته) (۱۳۸۰). *گنجشک خانه کاغذی*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- کتبی، سرور (۱۳۸۸). *خانم غوله به عروسی می‌رود*. مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به‌نشر.
- یوسفی، محمدرضا (۱۳۸۷). *یکی بود یکی نبود یک خانم چیتی بود*. مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به‌نشر.
- گروه سنی «ج»:
- پویا، سرور (۱۳۸۸). *اسب سفید و دره سبز*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- فریدونی، بهمنیار (۱۳۸۴). *گل و پرنده و خورشید*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- شعبان‌نژاد، افسانه (۱۳۸۶). *دختر کدوتنبیل*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.